

چند روز پیش وقتی توی رستوران شیک، سس سالاد روی مانتوم ریخت و با صدای نسبتاً بالا گفتم " ای بابا "، یکی از دوستانم گفت: تو با این اخلاقت، نمی تونی واسه خودت شوهر پیدا کنی!!!

واکنش من به این حرف، عَش کردن از خنده بود. و بعد سکوت و فکر!

من این جمله را از شمس خانم، توی دوره ی زنانه که دعای مهر و محبت، به خورد شوهرش می دهد، نشنیدم!!!

من این را از زنی امروزی، فوق لیسانس، کارمند و بوتاکس کرده شنیدم!

زنی که "جدایی نادر از سیمین" می بیند، و به سه زبان زنده ی دنیا مسلط است!!! اما فکر می کند که اگر تتوی هاشوری ابرویش خراب شود، شوهرش به او خیانت می کند...

در دنیایی که من در آن زندگی می کنم، همسر "پیدا کردنی" نیست، عابربانک نیست، درآورنده ی چشم بقیه نیست، اجازه برای

زدن رژ قرمز نیست، راه فرار از "ساعت ۸ خونه باش" مامان نیست!!!

شوهر دوستی است که حسی درون آدم، آن را بوجود می آورد!

پس بحث نکردم! دوستم را دوست دارم و طرز تفکرش برایم قابل احترام است.

فقط گفتم: من همینم ... همین بودم رو دوست دارم.

دوستم چیزی نگفت و من همین بودم را تا مرحله ی در آوردن کفش و خاراندن کف پا ادامه دادم!

این روزها اکثر جمع های زنانه در مورد شوهر است، متاهل ها یا پز می دهند یا می نالند، مجردها یا استرس تنها ماندن دارند یا بغض کاتکردن!

شاید یکی از دلایلی که دیر جوشم، همین باشد! من فکر می کنم یکی از دلایل زیاد شدن طلاق و تنها ماندن آدم های امروز شاید همین است. همین اجرای نمایش "من چقد باکلاس" قبل از ازدواج.

درون هر کدام از ما ترسی است از "خود واقعی". ترسی که پشت گن، کفش پاشنه بلند، اسپری پرپشت کننده ی مو، رژیم های فلانی و ... پنهان می شود.

ما در دوران دوستی، نامزدی و خواستگاری دمو بسیار شیک، از خودمان هستیم،

ما به هم نمی گوییم فلان رستوران برایمان گران است. نمی گوییم از کارمان راضی نیستیم، نمی گوییم و همه ی اینها باعث می شود، ما نه با هم که با رویایی که از هم داریم ازدواج کنیم!!!

ما می خواهیم شیک باشیم، می خواهیم پز همدیگر را بدهیم، می خواهیم چشم دنیا را در بیاوریم بابت تمام نرسیدن هایمان، می خواهیم تنها نمایم حتی اگر به قیمت فروختن خودمان باشد! در صورتی که نمی دانیم این رابطه، یک پول سیاه هم نمی ارزد!!!